

■ **محمدرضا گائینی**

۶۳سال از رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و براندازی نهضت ملی ایران به دست استعمار امریکا می‌گذرد. بی تردید با گذر این زمان مطول، مجموعه‌ای از اسناد مرتبط با تاریخچه این نهضت منتشر شده و کار را بر پژوهندگان تاریخ نهضت هموارتر ساخته است. نوشتاری که دربی می‌آید، بر مبنای خاطرات یکی از افسران حامی دکتر مصدق به نام سرهنگ ستاد غلام‌رضا مصور رحمانی به نگارش درآمده و در صدد بررسی کارکرد یکی از جریان‌ات مؤثر در تاریخ نهضت یعنی «حزب ایران» است. امید آنکه مفید افتد. ■■■

سرهنگ ستاد غلام‌رضا مصور رحمانی از جمله افسران و نظامیان حامی دکتر محمد مصدق بوده است. او در زمره گروه «افسران ناسیونالیست» بود که در راستای حمایت از دولت مصدق تشکیل شد که به ویژه پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نقش عمده‌ای در قلع و قمع مخالفان مصدق در ارتش داشت. این همه گفتیم تا از آن این نتیجه را بستانیم که وی در خاطرات خویش نه تنها در صدد تخطئه جناح دکتر مصدق و اطرافیان او نبوده که از بنیاد، در عداد حامیان و طرفداران اوست، او در «کهنه سرباز» هنگامی که در صدد احصای عوامل زوال و افول نهضت ملی ایران است، در فصلی به نقد کارکرد «حزب ایران» می‌پردازد و کارکرد منفی آن را در دوران زمامداری مصدق به نقد می‌نشیند، گفته‌های او در این فصل از این منظر که اولاً: از سوی یک حامی دولت مصدق و ثانیاً: فردی آگاه از وقایع و جریان‌ات جناح حامی دولت ابراز شده، از اهمیتی شایان برخوردار است. مستنداتی که در ادامه این مقال و به گونه فصل‌بندی شده ذکر شده است، در همین راستا بیان شده است.

■ **تحلیل پدیده‌ای به نام «سرتیب مهندس تقی ریاحی» به مصدق!**

در سالیان پس از نهضت ملی ایران، تعدادی از افسران هوادار نهضت ملی و دولت دکتر محمد مصدق، حضور و نقش آفرینی فردی به نام «سرتیب مهندس تقی ریاحی» را از عوامل توفیق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شمار آورده‌اند. سرهنگ غلام‌رضا مصور رحمانی و سرهنگ حسینیقلی سررشته از جمله چهره‌هایی هستند که خاطرات خویش را در این باره به رشته تحریر در آوردند. مصور رحمانی در خاطرات خویش بر این باور است که ریاحی از جمله افرادی است که توسط حزب ایران به مصدق تحمیل شد و در گذر زمان، به دولت وی ضرباتی جبران‌ناپذیر وارد نمود: «تعداد افراد ملت دوست و شرافتمند که در حزب ایران عضو بودند، رقم بالایی را تشکیل می‌داد، ولی مدیریت حزب به دست کسانانی افتاد بود که مسیر مصلحت حزب را از مسیر ملت ایران جدا می‌دانستند و در موارد اساسی که تناقض یا تضاد بین دو مسیر حاصل می‌شد، مصالح حزب را بر منافع ملت مقدم می‌دانستند و سود مقاصد شخصی خود عمل می‌کردند. برخی از رهبران حزب ایران با اعمال شیوه‌های ناخردمندانه و اغلب مزورانه، لطمات جبران‌ناپذیری به نهضت ملی ایران وارد ساختند. موارد زیر نمونه‌هایی است از اینگونه شیوه‌ها:

«گماردن مؤثرانه سرتیب مهندس تقی ریاحی در رأس ستاد ارتش با دسیسه عنوان کردن «مهره وفاداری به نهضت» که در عمل چیزی جز «مهره خیانت به نهضت» نبود. مهندس تقی ریاحی که در واقع علت مستقیم سقوط مصدق در کودتای روزولت است، برای توجیه رویه عجیب خود در به کار نینداختن نیروهای ارتش علیه آشوبگران شعبان بی‌مخ، تشبیه به کلام «تومات شده بومد» کرد، که القانکننده حرکات مشتت و بی‌ربط است و حال آنکه سرتیب نامبرده نهایت مساجت حساب شده را در تمام طول روز ۲۸ مرداد برای عاطل نگه داشتن ارتش به کار برد، و به رغم اصرار حضوری و تلفنی مکرر فرماندهان واحدها، از اعزام واحدهای رزمی و موتوروی برای متوقف ساختن اوپاش خودداری کرد و از این جهت عمل نامبرده کاملاً مرتبط و منظم بود. دسیسه گماردن سرتیب مهندس ریاحی در رأس ستاد ارتش، نمونه کامل این رویه خانمانسوز است. مهندس ریاحی از امور نظامی به کلی بیگانه بود. درست است او در چه نظامی داشت، ولی در چه او به گونه‌ای درجه نظامی یک پزشک ارتش بود که فاقد ارزش نظامی است، او نه داندکنه افسری را طی کرده بود، نه دانشگاه ستاد و جنگ، تجربه خدمتی سرصف را هم نداشت. دسیسه حزب ایران او را به رغم افسران مجرب و تحصیلکرده حرفه‌ای نظامی به ستاد ارتش راند که نتایجی خاتهرایزاد را موجب شد. سرتیب ریاحی عالمأ و عامداً ارتش را تمام روز کودتا عاطل نگه داشت و اجامر و اوپاش شعبان بی‌مخ را که در ابتدای امر چند ده نفری بیش نبودند و جز چاقو و عربده چیزی به اختیار نداشتند، آزاد گذاشت که بر پایتخت مسلط شوند.

از آنها که در متن کار بودند کسی نیست که نداند در آن روز واحدهای مجهز زرهی و هوایی و موتوریزه ارتش، آماده عمل و مترصد بودند با یک دستور ستاد ارتش به سرعت اوپاش بی‌اسلحه را متفرق کنند، ولی او فقط دو تانک را برای جلوگیری از کودتا مأمور کرد و در اختیار کودتاچیان باقی گذاشت تا برتری آتش با کودتاچیان باشد. پاره‌ای از افسران و فرماندهان که دلیل سکوت و عدم فعالیت مطلق سرتیب مهندس ریاحی را نمی‌توانستند بفهمند و شاهد توسعه ساعت به ساعت شرارت بودند، شخصاً در ستاد ارتش حاضر شدند و با مراجعه به او تقاضای دستورالعمل حضوری کردند. ولی «مهندس» نامبرده مصرانه از صدور هرگونه دستور خودداری کرد و با امتناع از انجام هرگونه فعالیت مثبت در تمام روز، شهر را در دست، خائنانه تسلیم کودتاچیان کرد. «حالب است که سپهبد زاهدی تا آخر روز در شمیران مخفی مانده بود و او را با اصرار به وسیله زره پوش به شهر آوردند، زیرا باور نمی‌کرد که بر آن سادگی ممکن بود تمام شود.»^(۱)

■ **یک پنگاه کارگشایی در قامت یک حزب**

از جمله اتهامات قدیمی حامیان دکتر مصدق به مخالفان خود– که در درازای ۶۰سال اخیر توسط برخی از آنان ابراز شده است– کارکرد آنان در مقام «دلال» یا «کارچاق کن» و استفاده از نفوذ خود در راستای اقدامات فرا قانونی بوده است. سرهنگ مصور رحمانی در خاطراتش بر این باور است که «حزب ایران» در قامت یک تشکل پرنفوذ سیاسی به «کارچاق کنی سیاسی ومالی»مشغول بود. تفاوت کارکرد این حزب با آنچه در باره مخالفان معتمدان خویش به نام دکتر محمود شروین را برای یک تشکل سیاسی و با استفاده از جایگاه و نفوذ یک حزب، به دلالتی می‌پرداخته و طبعاً آثار تخریبی‌ای به مراتب گسترده‌تر داشته است: «تحویل دادن حزب ایران به یک پنگاه کار سیاسی، مالی، اداری و «برتری مهندس» در جامعه! به این ترتیب که صرف گواهی مهندسی را که در اروپا و امریکا اهمیت خاصی ندارد و اغلب در ایران چیزی جز گواهینامه‌های عملی از بنگاه‌های حرفه‌ای اروپا مانند قندریزی، نساجی، رنگرزی، ریخته‌گری و امثالهم نبود، صرف‌نظر از درجه آن به صورت یک ابزار لازم و کافی تلقی کرد که به باردارنه آن صلاحیت تصدی هرگونه کار اقتصادی، سیاسی، مالی، اداری و نظامی را در مؤسسات ایرانی می‌داد. یعنی درواقع به عنوان «مهندسی» صرف‌نظر از درجه و موضوع آن در انظار، جنبه «معجون افلاطونی» داد که دارنده آن را برای هر کاری صالح می‌گرداند. تمام تخصص‌های علمی دیگر، ولو در درجه‌های بالاتر و از مؤسسات علمی مهم‌تر، در مقابل مهندسی ضعیف‌تر می‌گردید. آن عضو حزب ایران که عنوان «مهندس» را جلوی اسم خود می‌گذاشت، ولو ارزشی بیش از یک رنگرز عملی یا نساج حرفه‌ای با دو سال سابقه عملی و علمی در یک مؤسسه آلمانی نداشت، به مدیریت یک مؤسسه گمارده می‌شد، بدون اینکه اطلاع‌ی از بازارهای داشته باشد یا فلان مهندس شیمی در قندسازی مدیر مؤسسه قندسازی می‌شد بدون اطلاع از مدیریت. آن وقت افراد ذیصلاحیت که دارای تحصیلات عالی و تجربه‌های ذیقیمت در رشته‌های بازرگانی و مدیریت بودند از کار دور نگه داشته می‌شدند. این رویه خانه خراب کن و مغرضانه از هم گسیختگی و انحلال در اغلب مؤسسات و کارخانجات ایجاد کرد که تاوانش را البته ملت داد.»^(۲)

تاریخ

کفتوگو ۸۸۹۸۴۷۹

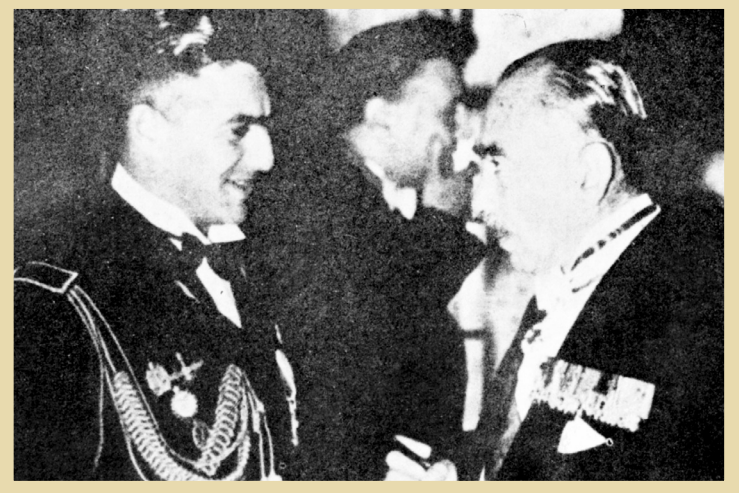


نظری و گذری بر کارکرد «حزب ایران» از منظر یک حامی دکتر محمد مصدق

حزبی در قامت یک بنگاه کارگشایی!

■ **اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق**

به باور مصور رحمانی کارکرد و تبلیغات منفی حزب ایران، بر فرایند تیره شدن روابط دکتر محمد مصدق با آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به عنوان دو استوانه نهضت ملی ایران، نقش غیر قابل انکار داشته است. از جمله موارد این کارکرد منفی، تلاش در جهت تضعیف جایگاه فرد معرفی شده از سوی آیت‌الله کاشانی برای تصدی سازمان اوقاف بوده است. توضیح آنکه آیت‌الله کاشانی یکی از نزدیکان و معتمدان خویش به نام دکتر محمود شروین را برای تصدی سازمان اوقاف معرفی و پس از آن توسط دولت به این سمت گمارده شد. پس از آن توسط برخی نهادهای سیاسی و تبلیغی علیه مسئول جدید ادار اوقاف، فضا سازی شدیدی صورت گرفت و همین امر موجب عزل دکتر شروین از سوی دکتر مصدق شد. سرتیب مصور رحمانی در این‌باره می‌نویسد: «بیجاد نفاق بین دکتر مصدق و یارانش به انجام هیچ عملی برای ایجاد نفاق بین دکتر مصدق و یارانش، خودداری نکردند. منظورشان از این عمل، مزوی کردن دکتر مصدق بود تاچار خود را به ندانم حزب ایران بیندازد. ایجاد اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق ممکن نبود بر مبنای حسن نیت تصور شود، چراکه اگر حسن نیتی در بین بود تمام کوشش و توانایی حضرات باید برای ایجاد روح همکاری و رفیع علل نفاق به کار می‌افتاد، نه بالعکس. همه می‌دانند آیت‌الله کاشانی، پشتیبان بسیار مؤثر دکتر مصدق بود و در روز سسی تیر هم او مردم را دعوت به تظاهرات به حمایت از دکتر مصدق کرد. بالعکس حزب ایران که افراد بسیاری از متابعین خود را در پست‌ها و مقام‌های حساس دولتی گنجانده بودند از آیت‌الله کاشانی فقط یک نفر در پست اداره اوقاف جای داده شده بود، ولی همین یک نفر برای برانگیختن حس حسادت گردانندگان حزب ایران کافی بود. گردش کار اداره اوقاف و سازمان آن بهشت آسان بود، اما گردش کار و سازمان وزارتخانه و ادارات دیگر دولتی هم که در دست کاندیداهای حزب ایران بودند بهتر از آن نبود. در اداره اوقاف کسی موز از ماست نمی‌کشید و حیف و میل‌هایی احتمالاً صورت می‌گرفت، در مؤسسات دولتی بالا هم اگر وضع بدتر از آن نبود، بهتر هم نبود. لسی حزب ایران با کمال حوصله و دقت، همّ خود را صرف کرد که فقط خطاطها



سرهنگ غلام‌رضا مصور رحمانی در نمودار زیرتعداد در حال گفت‌وگو با وزیر دفاع این کشور

پیش‌خوان

نظری و گذری بر خاطرات پروین غفاری از دوران مصاحبت با محمدرضا پهلوی

راهی «تاسیاهی»

شمعدانی را دورش چیده بودند به طرف طناب رخت‌ها می‌رفت و لباسم را که برای خشک شدن روی طناب پهن بود برمی‌داشت و باز لنگ‌لنگان به کنجی می‌خزید و بی صدا می‌گریست و سرش را در میان لباس فرو می‌برد. من هستی‌باخته نیز از پشت شیشه شکسته اتاقم این صحنه را نظاره می‌کردم، بی‌آنکه بزگرگی و هبیت دره‌های پدرم را در یادم، پدرم میرزاحسن غفاری همدانی از همدانی بودن تنها نامش را داشت و خود اهل تفرش بود. او در این دنیا هیچ‌کس را نداشت، نه فامیلش با او بودند و نه خواهر و برادری داشت. از جوانی در مجلس شورای ملی خدمت کرده بود و آخرین سمتش رئیس بازرسی مجلس بود. هنوز هم در مجلس سوابق خدمتی او و تأییدیه‌ای که مرحوم مدرس برایش نوشت، موجود است. او مردی دقیق، زادبخواه و خوششام بود و همیشه به مبارزاتش علیه استبداد فخر می‌کرد و به همین دلیل پس از آشنایی‌ام با شاه و رفت

اهمام از زندگی خصوصی شاه، درباریان و سایر اعضای خانواده سلطنتی به سوئی رفت که با انتشار کتب حاوی خاطرات درباریان و اطرافیان شاه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب ابعادی از این فساد عیان شد. «تاسیاهی» خاطرات پروین غفاری، یکی از معشوقه‌های شاه است که در دورانی از زندگی شاه‌انیس و مونس تنهایی او بود و پس از مدتی همچون تفاله‌ای به بیرون از دربار رانده شد. راوی خاطرات حکایت خواهد کرد که چگونه از چاله و لجن‌زار دربار بیرون رانده شد و به چاه ویل سسینمای مبتدل آن دوره سقوط کرد و به گونه دیگری از او سوءاستفاده شد. خواننده این کتاب به گاه مطالعه سطور این خاطرات از بُعد دیگری به فساد حاکم بر دربار ظاهر نظر خواهد داشت که در طول ۳۷ سال حکومت به تنها چیزی که نمی‌اندیشید مرده‌ی بود که سرانجام او را از ارکبه قدرت به

سرهنگ مصور رحمانی در **خاطراتش قامت یک تشکل پرنفوذ سیاسی به «کارچاق کنی سیاسی ومالی»مشغول بود. تفاوت کارکرد این حزب با آنچه در باره مخالفان مصدق ادعا شده، این است که این گروه در قامت یک تشکل سیاسی و با استفاده از جایگاه و نفوذ یک حزب، به دلالتی می‌پرداخته و طبعاً آثار تخریبی‌ای به مراتب گسترده‌تر داشته است**



◀ **پروین غفاری معشوقه شاه ونویسنده اثر «تاسیاهی»**

من از دواج رسمی خواهد کرد...

با رفتن فوزیه از ایران در سال ۱۳۲۴ شاه تنها شده بود. در تهران آن روزگار شایع بود برای شب‌های تنهایی او دختران زیبا را شکار می‌کردند و به دربار می‌بردند. حتی نام دختری ایتالیایی به نام فرانچسکو در لیست معشوقه‌های شاه بود. با دروغ‌هایی که محمدرضا در گوشه می‌خواند گمان می‌کرد عروس رؤیاهای او هستم و به تنها چیزی که نمی‌اندیشیدم این بود که او مرا برای پر کردن لحظات تنهایی‌اش می‌خواهد بس. به زیبایی خود غرّه بومد و از روی جهالت گمان می‌کردم که بررسی مطبوعات و رسانه‌ها در آن تمام سعی زیادی در عوام‌فریبی داشت، او خود را نظر کرده‌اشم(ع) و اولیای دین معرفی می‌کرد؛ سفرهای پر سر و صدایی برای زیارت عتبات عالیات می‌کرد؛ در مراسم مذهبی شرکت فعال داشت و همه اینها برای آن بود تا از خود چهره‌ای مسلمان و متدین در اذهان پدید آورد. غافل از آنکه به قول حافظ شیرازی ^(۳) *کودتا تنها بماند...*

بی‌نوشت‌ها: تمامی موارد اثر «کهنه سرباز» خاطرات سیاسی ونظامی سرهنگ ستاد غلام‌رضا مصور رحمانی، چاپ اول، سال ۱۳۶۶ و از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا گزینش شده است.

رویم و به‌ویژه شاه را دریده است.» این اثر در صدر خویش دبیاچهای از پروین غفاری نیز دارد که نوشته‌های او در مقدمه، درجه‌ای به سوی خواننده‌های موشکاف و کنجکاو، درباره مرادوات او با محمدرضا پهلوی می‌گشاید: «کنون که به گذشته فکر می‌کنم به روزگار سیاهی که از سر گذرانده‌ام، به قلب شکسته پدر که تا آخرین دم حیات نگرانم بود. به مادرم که مسبب تمام بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌هایم بود و همواره سعی می‌کرد از وجودم پلی برای رسیدن به امیال خود پدید آورد... به گذشته‌اندوهناکم می‌اندیشم. هنوز هم پدرم را می‌بینم که با پای لنگش که یادگار واقعه به توب بستن مجلس توسط قزاق‌های لیاخوف روسی بود... طول حیطاط خانه را می‌پیمود و از کنار حوض که گلدان‌های